

نقد کاربرد نظریه ادبی در مقالات پژوهشی (با تأکید بر روایت‌شناسی ساختارگرا)

علیرضا محمدی کله‌سر*

دکتری زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی دانشگاه شهرکرد

چکیده

بهره‌گیری غیرروشمند از نظریه‌های ادبی یکی از مهم‌ترین آسیب‌های پژوهش‌های ادبی در زبان فارسی است. این ضعف بیش از آنکه به فهم درست نظریه مرتبط باشد، برآمده از اشکالات روش‌شناختی مربوط به استفاده از نظریه ادبی است. در این نوشتار، به معرفی و تحلیل اصلی‌ترین اشکالات کاربرد این نظریه‌ها و عوامل و پیامدهای آن با تأکید بر مقالات علمی - پژوهشی منتشرشده در حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا پرداخته شده است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که سهل‌انگاری در کاربرد نظریه‌ها، موجب راهیابی خطاهایی روش‌شناختی در اغلب این مقالات شده است. مواردی همچون نگاه آموزشی و سطحی به نظریه‌ها، بی‌توجهی به مبانی نظریه‌ها و برخورد تقلیل‌گرایانه با آنها از مهم‌ترین ایرادها هستند. در پایان با تحلیل و بررسی آماری بیش از نود مقاله علمی - پژوهشی منتشرشده بین سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶ نشان داده شده است که به دلیل اشکالات یادشده، این مقالات نه از نتایج مقالات پیشین تأثیر پذیرفته‌اند و نه چندان نقشی در شکل‌گیری مقالات بعد از خود داشته‌اند.

* نویسنده مسئول: a.mohammadi344@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲۷

واژه‌های کلیدی: نظریه ادبی، روش‌شناسی، روایت‌شناسی ساختارگرا، مقاله پژوهشی، آسیب‌شناسی.

۱. مقدمه

بیش از یک دهه است که استفاده از نظریه‌های ادبی معاصر در نگارش مقالات علمی - پژوهشی و پایان‌نامه‌های دانشجویی رایج شده است. این نظریه‌ها که معمولاً با اهدافی همچون «نگاهی دیگرگون به متون ادبی فارسی»، «ارائه برداشت‌هایی نو» از آن‌ها و «آشکارسازی ظرفیت‌های گوناگون» متون ادبی به‌کار گرفته می‌شوند، اغلب به اهدافی نامشخص و ناکارآمد دست می‌یابند. یکی از دلایل (یا نشانه‌های) این ادعا، شباهت میان نتایج بسیاری از این‌گونه مقالات به یکدیگر است؛ نکته‌ای که با رسالت اصلی مقالات علمی - پژوهشی (یعنی دستیابی به نتایجی نو و قابل استفاده برای دیگر پژوهش‌ها و حوزه‌ها) ناهمخوان است. به‌نظر می‌رسد افزون‌بر آموزش صحیح نظریه‌ها، توجه به روش‌شناسی مطالعات ادبی نیز می‌تواند تاحدی آسیب‌های یادشده را کمتر کند. نگاه انتقادی به این مطالعات و وضعیت تولید آن‌ها یکی از راه‌هایی است که شاید بتواند ضمن توصیف جایگاه مطالعات ادبی به بهبود وضعیت علمی آن‌ها نیز یاری رساند.

پیش از این، در چند مقاله به اشکالات برخی پژوهش‌ها و مقالات در به‌کارگیری نظریات ادبی و زبان‌شناختی در تحلیل متون ادبیات فارسی اشاراتی مفید شده است. افزون‌بر نقدهایی که گاه در مجلاتی همچون *نقد ادبی* به‌چاپ می‌رسند و به نقد مقاله یا مقالاتی خاص می‌پردازند، امن‌خانی و مددی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات ادبی پرداخته و بر نکاتی مانند «بی‌توجهی به زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری نظریه‌ها»، «عدم همخوانی نظریه و متن» و «فهم نادرست نظریه» تأکید کرده‌اند. محمدی کله‌سر (۱۳۹۲) نیز در بخشی از مقاله خود سلطه نظریه بر متن را یکی از اشکالات مقالات علمی - پژوهشی ادبیات برشمرده که آسیب‌هایی چون به فراموشی سپرده شدن ویژگی‌های منحصربه‌فرد متون را در پی دارد. امن‌خانی (۱۳۹۶) نیز با تأکید بر اهمیت حفظ استقلال متن در برابر نظریه، لزوم تلاش برای ابطال

نظریه با استفاده از ویژگی‌های متون به جای اثبات درستی آن‌ها را یادآور شده است. در کنار این نمونه‌ها، شریفی صبحی (۱۳۹۵) و مختاری (۱۳۹۶) نیز به‌طور خاص به تحلیل ضعف‌های مرسوم در مقالاتی پرداخته‌اند که با بهره‌گیری از نظریه‌های روایت‌شناسی ساختارگرا از جمله گرماس و پراپ نگاشته شده‌اند.

پژوهش حاضر بر آن است تا با بررسی مقالات علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا^۱ به‌عنوان نمونه‌ای از کاربرد نظریه‌های ادبی در پژوهش‌های ادبیات فارسی ضعف‌ها، آسیب‌ها و پیامدهای این تحقیقات در استفاده از نظریه‌های ادبی را معرفی و تحلیل کند. بنابراین اصلی‌ترین اهداف مقاله حاضر عبارت‌اند از: معرفی آسیب‌ها و خطاهای رایج در کاربرد نظریه‌های ادبی با تأکید بر نظریه‌های روایت‌شناسی و تبیین دلایل و زمینه‌های بروز این آسیب‌ها. از آنجا که گرایش به نظریه‌های روایت‌شناسی ساختارگرا در مقالات فارسی بیش از سایر نظریه‌هاست، مقاله حاضر با تأکید بر همین حوزه نگاشته شده و نمونه‌های تحلیل‌شده نیز از میان مقالات مربوط به همین نظریه‌ها گزینش شده‌اند. بنابراین بدیهی است برخی از اشکالات مورد نظر مقاله حاضر در کلیت خود درمورد دیگر نظریه‌های ادبی نیز صدق می‌کنند؛ ولی در جزئیات و تحلیل نمونه‌ها، جهتگیری اصلی مقاله به‌سوی روایت‌شناسی ساختارگراست. گفتنی است در نوشتار حاضر، با چشم‌پوشی از خطاهای مربوط به درک نادرست یک نظریه خاص از سوی نویسندگان مقالات (خطاهایی مانند درک نادرست تعاریف و مفاهیم اصلی یک نظریه، خلط یک نظریه با نظریه‌ای دیگر و ناتوانی در تشخیص مؤلفه‌های یک نظریه در متن ادبی و...) یا خطاهای رایج در مقاله‌نویسی (مانند استفاده از منابع نامعتبر، تقسیم‌بندی و عنوان‌بندی نادرست، نداشتن مسئله مشخص، نداشتن مبانی نظری و...)، فقط به ضعف‌هایی پرداخته خواهد شد که برآمده از اشکالات روش‌شناختی در استفاده از این نظریه‌ها هستند.

۲. نظریه و مطالعات نقد ادبی

طبق تعاریف مرسوم، مقاله علمی - پژوهشی به نوشته‌ای اطلاق می‌شود که:

به ارائه یافته‌های جدید علمی حاصل از طرح‌های پژوهشی، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های تحصیلی و سایر موارد پژوهشی اعم از پژوهش‌های بنیادی، کاربردی، تحلیلی، انتقادی، نقد و بررسی علمی کتاب، توسعه‌ای یا ارائه نظریه یا روش جدید در حل مسائل و توسعه علم یا فناوری که از دو ویژگی اصالت ابداع برخوردار باشند می‌پردازد و با هدف پیش‌برد مرزهای علمی و فناوری ارائه می‌شود (آیین‌نامه تعیین اعتبار نشریات علمی کشور، ۱۳۹۰: ۱).

آنچه در این تعریف بر آن تأکید شده، یافته‌هایی جدید و حاصل اصالت و ابداع است که به پیش‌برد علم یاری رساند. درمقابل از مقالات علمی - ترویجی می‌توان نام برد که:

به معرفی، ترویج و بسط آگاهی در میان جامعه علمی مربوط می‌پردازد و سطح آگاهی‌ها و دانش را ارتقا می‌بخشد و او را با مفاهیم جدید علمی آشنا می‌سازد تا دانش بشری را اشاعه و نگرش عالمانه به جهان پیرامونی را تقویت کند (همان‌جا). افزون‌بر آیین‌نامه‌ها، در تعاریف ارائه شده از سوی برخی پژوهشگران نیز اصالت، تازگی و کمک به ارتقای دانش از ویژگی‌های مهم مقاله پژوهشی شمرده شده‌اند (فتوحی، ۱۳۸۸: ۹۰ - ۹۱؛ اسلامی، ۱۳۹۲: ۹۶).

با وجود اجماع نسبی در مورد این تعاریف، نوشته‌های پرشماری را می‌توان یافت که اگرچه در مجلات علمی - پژوهشی رشته زبان و ادبیات فارسی به چاپ می‌رسند، از نظر اهداف، روش و نتایج و دستاوردها اختلافی معنادار با ویژگی‌های مقالات ترویجی و آموزشی ندارند.

یکی از معیارهای مهم در تعیین ارزش پژوهشی هر تحقیق علمی، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی، بهره‌گیری از روش نو و درعین حال توجیه‌پذیر است. به عبارت دیگر، حرکت هر پژوهشی از توصیفی خام، سطحی و اختیاری به سوی توصیفی روشمند و با تحلیل و تبیین‌های علمی، در گرو بهره‌گیری از روشی هدفمند و آگاهانه مبتنی بر بنیانی نظری است. شاید بتوان گفت همین امر بسیاری از مطالعات حوزه ادبیات و نقد ادبی را به سوی بهره‌گیری از نظریات ادبی معاصر سوق داده است. اما اتفاقاً در همین گروه از مقالات است که می‌توان موارد فراوانی از تداخل اهداف پژوهشی با ترویجی و آموزشی را مشاهده کرد. یکی از دلایل این امر، نبود درکی درست از بنیان نظری

پژوهش و خلط آن با استفاده‌های مکانیکی از نظریه نزد برخی از نویسندگان این مقالات است. یکی از ضعف‌های اصلی در اغلب این پژوهش‌ها، بی‌توجهی به «مسئله-محوری» و حرکت به سوی «موضوع‌محوری» به‌عنوان گرایشی «منفعلا نه»، «عقیم و نامفید» و «حداکثر دارای اهدافی آموزشی و ترویجی» است (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۱۲۵-۱۲۶). به‌نظر می‌رسد دست‌کم در نگاه برخی از نویسندگان این مقالات، روایت‌شناسی ساختارگرا امکانات بهتری را برای استفاده مکانیکی در تحلیل متون فراهم می‌کند؛ از همین رو هر سال تعداد زیادی از این نوع مقالات نوشته و منتشر می‌شود.

۳. ضعف‌ها و آسیب‌های روش‌شناختی

در بخش‌های بعدی مقاله حاضر، به برخی از مهم‌ترین آسیب‌های کاربرد نظریه ادبی در این مقالات اشاره خواهد شد. برخی از این آسیب‌ها موجب خروج تحقیق از دایره مقالات پژوهشی و بعضی دیگر موجب خروج آن از دایره تحقیقات علمی (چه آموزشی و چه پژوهشی) می‌شود. به عبارت دیگر، بی‌بهره بودن برخی پژوهش‌ها از روش نو و علمی به نتایجی غیرپژوهشی در آن‌ها انجامیده و در شماری از آن‌ها درک نادرست نظریه موجب راه یافتن خطاهایی فاحش در مقاله و کاهش ارزش علمی آن شده است. نیازی به یادآوری نیست که آسیب‌های مورد اشاره به‌معنای نادیده انگاشتن نتایج ارزشمند برخی از این مقالات نیست.

۳-۱. آزمون نظریه؛ نگاه آموزشی

یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها و ضعف‌های استفاده از نظریه‌ها در مطالعات ادبی، سلطه نگاهی آموزشی و ترویجی بر مقالات علمی - پژوهشی و پایان‌نامه‌هاست. در این پژوهش‌ها، معمولاً نویسنده نظریه‌ای را مبنای کار خود قرار می‌دهد و از متن مورد بررسی فقط به‌عنوان منبعی برای ارائه شواهد مثال برای تأیید نظریه استفاده می‌کند. به همین دلیل می‌توان گفت این مقالات در بهترین حالت در راستای معرفی، ترویج و شرح نحوه کاربرد آن نظریه گام برمی‌دارند و نتایج مفید و قابل استفاده برای پژوهش‌های بعدی دربر ندارند. این نکته نه‌فقط در مورد کاربرد نظریه‌های ساختاری،

بلکه در دیگر مقالات و نظریه‌ها نیز نمونه‌های فراوانی دارد. مثلاً نقد عمارتی مقدم بر مقاله «استعاره زمان در اشعار فروغ فرخزاد از دیدگاه زبان‌شناختی» و اشاره به این نکته که «اساساً این پژوهش کدام جنبه نامکشوف اشعار فروغ و یا کدام وجه از نگرش او را به مقوله زمان گشوده است؟ و... چه تفاوتی می‌کند که شعر فروغ بررسی شود یا شاملو یا اخوان یا سهراب؟» (عمارتی مقدم، ۱۳۸۸: ۲۱۷)، در واقع به همین ضعف استفاده از نظریه در تحلیل متون ادبی بازمی‌گردد. همچنین بهفر (۱۳۸۹) در نقدی بر مقاله «بررسی روانکاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر» بر ناسازگاری متن و نظریه پای فشرده؛ درحالی که ریشه اشکالات موجود در چنین مقالاتی همین نگاه سطحی و آموزشی به نظریه و کاربرد آن در مقالات پژوهشی است. در این گونه مقالات، بیش از همه معرفی یک نظریه و کاربست (یا آزمودن) آن براساس یکی از متون ادبیات فارسی در کانون نگاه نویسنده بوده است.

آزمون نظریه برای اثبات کارایی آن را می‌توان میراث علوم تجربی برای ادبیات خواند؛ میراثی که در واقع تناسب چندانی با ماهیت مطالعات ادبی ندارد. در این فرایند، پژوهشگر با کاربست یک نظریه بر یک یا چند متن ادبی در پی یافتن ادعاهای نظریه در متون مورد بررسی است. بی‌توجهی به نقش مفسر و خوانش متن - به‌عنوان مرحله‌ای که در مطالعات تجربی چندان جایی برای آن نمی‌توان یافت - موجب شده تا ادعاهای نظریه‌های ادبی معطوف به ویژگی‌های عینی متون ادبی تلقی شود؛ همچنان‌که نظریه‌ای در شیمی یا زیست‌شناسی بر ویژگی‌های عینی حاضر در عناصر و موجودات طبیعی تأکید می‌کند. از همین روست که معمولاً نظریه‌های ادبی با موفقیت و به‌راحتی در متون ادبی به‌کار بسته و درستی آن‌ها نشان داده می‌شود. گویی یافتن مؤلفه‌ها و ادعاهای یک نظریه تا حد زیادی به تلاش و خواست مفسر و منتقد در یافتن آن‌ها بستگی دارد. این نکته و خطای روش‌شناختی موجود در بطن آن، به‌ویژه در مورد نظریه‌های ساختاری و به‌طور خاص روایت‌شناسی ساختارگرا، آشکارتر از سایر حوزه‌های نظری است. نظریه‌های ساختاری به دلیل شباهت ظاهری ادعاهایشان با نظریه‌های حوزه علوم تجربی، بیشتر و آسان‌تر تن به چنین برداشتی برای آزمون می‌دهند؛ ولی از سوی دیگر تلاش برای آزمون آن‌ها از خطای یادشده مصون نیست؛ به‌ویژه آنکه استفاده از

نظریه‌هایی که خود داعیه جهان‌شمولی دارند، برای تحلیل متن یا مجموعه متونی خاص به منظور اثبات کارایی نظریه یا همخوانی آن با متون ادبی در مقالات پژوهشی، پایان‌نامه‌ها و طرح‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی چندان محلی از اعراب ندارد. طرفه آنکه نتایج اغلب این پژوهش‌ها حاکی از انطباق متن و نظریه‌ای است که قرار است همان متون را توجیه و توصیف کند. آزمودن تطبیقی نظریه و متن در مورد نظریه‌های ادبی، حداکثر می‌تواند به معرفی و ترویج نظریه و آموزش شیوه انطباق و پیاده‌سازی ابتدایی نظریه بر متن بپردازد. همین رویکرد آموزشی و ترویجی موجب تهی شدن این‌گونه مقالات از ارزش‌های پژوهشی، انتقادی و نوآورانه می‌شود.

برای نمونه در مقاله «بررسی زمان در تاریخ بیهقی براساس نظریه زمان در روایت»، نویسنده پس از توضیح نظریه ژنت در باب زمان روایی، به یافتن نمونه‌هایی برای جنبه‌های مختلف رابطه زمان در داستان و گفتمان روایی از میان صفحات تاریخ بیهقی پرداخته است. به‌گمان نویسنده مقاله، «بهره بردن» بیهقی از «شگردهای زمانی» موجب شده تا اثری پدید آید که «جنبه‌های داستانی آن از جنبه تاریخی‌اش کمتر نیست» (صها، ۱۳۸۷: ۸۹). از نظریه ژنت (همسو با نظریات برخی دیگر از دیگر روایت‌شناسان) می‌توان دریافت که متن روایی با تفاوت مقوله زمان میان دو سطح داستان و گفتمان روایی روبه‌روست و این ویژگی در تمام متون روایی (اعم از تاریخی، عامیانه، شعر روایی، روایت‌های شفاهی روزمره و...) دیده می‌شود. در این میان حتی بسیاری از منتقدان تا آنجا پیش می‌روند که انواع زمان‌پریشی را ویژگی ذاتی زبان می‌دانند، نه عنصری داستانی (Smith, 1980: 227 - 228). بنابراین با اطلاق واژه «شگرد» به کاربرد این ویژگی‌های ذاتی و وجودی زمان روایی نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان نتایج پژوهشی عرضه کرد. به عبارت دیگر، یافتن نمونه‌ای از زمان‌پریشی در متن روایی به‌خودی‌خود نه نشانه وجود ویژگی‌ای خاصی در آن متن است و نه نشانه درستی نظریه. بی‌توجهی به این نکته و تلاش برای «آزمون» و «کاربست» چندباره همین نظریه فقط منجر به حصول نتایج مشابه در مقالات متعدد شده است؛ چنان‌که در مقالات دیگری همچون «بررسی ساختاری عنصر زمان براساس نظریه ژنت در نمونه‌ای از داستان‌های کوتاه دفاع مقدس» و «بررسی سرعت روایت در رمان جای خالی سلوچ» نیز نتایجی متفاوت

با مقاله پیشین و با ادعای خود ژنت نمی‌توان یافت. اغلب این مقالات روشی ابداعی یا نگاهی انتقادی به نظریه مورد استفاده خود ندارند و از همین رو حاوی نتایجی مفید برای شناخت متن مورد بررسی نیستند. این عامل موجب شده است تا این مقالات با تهی شدن از ویژگی‌های پژوهشی، به سوی ویژگی‌های آموزشی و ترویجی^۲ حرکت کنند.

چنان‌که گفته شد، استفاده از متن ادبی برای آزمون نظریه را باید نتیجه نگاهی عینیت‌گرا به نظریه ادبی خواند؛^۳ نگاهی که نقشی منفعلانه برای پژوهشگر و متن در بهره‌گیری از نظریه قائل است. برای پرهیز از این آسیب، به جای آزمون نظریه‌ها و کار بست آن‌ها در متون ادبی می‌توان از مفاهیم کاربردی آن نظریه‌ها استفاده کرد. به عبارت دیگر، پژوهشگر به جای پیاده‌سازی گام به گام نظریه می‌تواند با استفاده از مفاهیم معرفی شده در یک نظریه، به دریافتی نو، اصیل و ابداعی از متون مورد مطالعه دست یابد. در این رویکرد، پژوهشگر به جای اجزا و مراحل الگوار نظریه، ویژگی‌های منحصربه‌فرد متن را به عنوان نقطه شروع حرکت خود قرار می‌دهد که حاصل آن نتایجی مبتنی بر ویژگی‌های متون مورد مطالعه خواهد بود (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۴۹ - ۵۲). بنابراین استفاده از مفاهیم یک نظریه برای تحلیل متن «الف» نتایجی متفاوت با استفاده از همان نظریه برای بررسی متن «ب» به دنبال خواهد داشت.

۳-۲. بی‌توجهی به زمینه‌های شکل‌گیری نظریه

آگاهی از مبانی شکل‌گیری نظریه‌ای خاص یکی از عواملی است که استفاده روشمند از نظریه را در پی خواهد داشت. مفهوم «زمینه‌های شکل‌گیری نظریه» را می‌توان در دو معنا دریافت:

نخست زمینه‌های فکری و اجتماعی پدیدار شدن نظریه است. در این تلقی، هر نظریه زاده زمینه‌های فکری و اجتماعی خوانده می‌شود که بستر لازم را برای ظهور آن نظریه فراهم کرده‌اند. براساس همین تلقی است که استفاده از نظریه‌ای خاص بدون توجه به زمینه‌های پدیداری آن، گاه خطایی در پژوهش خوانده شده است. این عبارات که در برخی از پژوهش‌ها بیان شده، ناظر بر همین تلقی از زمینه‌های شکل‌گیری نظریه

است: «اصولاً [باید] میان متن و نظریه‌ای که قرار است تحلیلگر و گشاینده رمزوراز و پیچیدگی‌های متن باشد، نوعی ارتباط و سازگاری و همگونی وجود داشته باشد» (بهر، ۱۳۸۹: ۲۰۵)؛ «نظریه‌های موجود در بطن فرهنگ غرب شکل گرفته‌اند و طبیعی است با فرهنگ ایرانی تطابق کامل نداشته باشند» (امن‌خانی و مددی، ۱۳۹۱: ۶۸)؛ «باید هنگام انتخاب نظریه و به‌کارگیری آن حتماً به شرایط تاریخی آن توجه [کرد]» (همان، ۶۱). اما به نظر می‌رسد مشکل بسیاری از مقالات و پژوهش‌ها نه در ناهمخوانی متن و نظریه، بلکه در ناآگاهی از چگونگی استفاده از نظریه در نقد ادبی است که اتفاقاً یکی از پیامدهای این ناآگاهی در آزمون نظریه نمود می‌یابد؛ مشکلی که در بخش پیشین به آن اشاره و استفاده از مفاهیم اصلی نظریه‌ها به جای اجرای وفادارانه آن‌ها، به‌عنوان راهکاری برای برون‌رفت از آن معرفی شد.^۴

دومین تلقی از زمینه‌های شکل‌گیری نظریه این است که یک نظریه خاص به‌منظور پاسخ دادن به کدام سؤالات و حل کردن چه مسائلی ارائه شده است. در این تلقی، زمینه‌های شکل‌گیری نظریه در پرسش‌ها و مسائل پیش‌روی نظریه‌پرداز جست‌وجو می‌شود، نه در شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن. این تلقی به دلیل تفاوت با برداشت نخست، نتایج و انتظاراتی کاملاً متفاوت با آن را نیز به دنبال خواهد داشت.

مثلاً از آنجا که روایت‌شناسی ساختارگرا - و با کمی تعمیم، کل سنت ساختارگرایی - در پی کشف و توصیف قوانین حاکم بر متون روایی بوده‌اند (Schmitz, 2007: 34)، هدف ابتدایی آن‌ها نیز رسیدن به قانونی تعمیم‌پذیر بر مجموعه‌ای کوچک یا بزرگ از متون یا انواع ادبی بوده است. به همین دلیل سودای دستیابی به نظریه‌ای جهان‌شمول و فرمول‌ها و الگوهایی کلی و قابل تعمیم به متون داستانی مختلف (یا مجموعه و نوع خاصی از متون داستانی مانند عامیانه، حکایت و...)، در تمام این نظریه‌ها به‌طور صریح یا ضمنی به چشم می‌خورد. بنیان شکل‌گیری بسیاری از نظریه‌های ساختاری نه تحلیل یک متن خاص، بلکه تحلیل مجموعه‌ای از متون (با توجه به شباهت و تفاوت آن‌ها با یکدیگر) بوده است. «تحلیلگر [ساختارگرا] در مواجهه با بی‌کرانگی روایت‌ها [...] کم‌وبیش خود را در موقعیت سوسور می‌یابد که با ناهمگنی زبان روبه‌رو بود و قاعده‌ای کلی و کانونی مرکزی برای طبقه‌بندی و توصیف آشفتگی ظاهری پیام‌های

منفرد می‌جست» (بارت، ۱۳۹۲: ۱۰). برای نمونه پراپ برای دستیابی به الگوی روایی خود از مجموعه‌ای از قصه‌های عامیانه بهره گرفت و هدف وی نیز تقلیل روایات پراکنده به مجموعه‌ای از قوانین اندک و نظام‌مند بوده است. البته باید توجه کرد که روایت‌شناسانی همچون تودوروف تحلیل‌هایی مبتنی بر متون منفرد نیز ارائه کرده‌اند (اسکولز، ۱۳۸۳: ۲۶ - ۲۹)؛ ولی هنگامی که به‌طور خاص بحث نظریه‌های روایت‌شناسی به میان می‌آید، اولاً این نظریه‌ها به‌طور خاص معطوف به مجموعه متون هستند، نه متونی منفرد؛ ثانیاً بررسی متون منفرد نیز با ملاحظاتی از جمله مفروض داشتن نقشی حداقلی برای مفهوم نظام ممکن است؛ ثالثاً بررسی متون منفرد باید معطوف به دستیابی به ویژگی‌هایی «تفاوت‌نگر» (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۴۲ - ۴۵) در آن‌ها باشد.

با این توضیحات می‌توان گفت اغلب مقالات پژوهشی در حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا مسیری متفاوت با اهداف و زمینه‌های روایت‌شناسی ساختارگرا می‌پیمایند. مثلاً در مقاله «تحلیل ساختاری طرح داستان غنایی یوسف و زلیخا جامی»، افزون بر آسیب پیشین (پیاده‌سازی خام نظریه بر متن)، بدون توجه به مبانی و اهداف نظریه گریماس و تودوروف، فقط یک داستان با توجه به این نظریات بررسی شده است. در مقاله «بررسی ساختارگرایانه باب شیر و گاو کلیله و دمنه» نیز یک حکایت با نظریه برمون تطبیق داده شده تا «علاوه بر بررسی طرح این داستان و ویژگی‌های آن براساس دیدگاهی جدید، قابلیت‌های انطباق‌پذیری این الگو نیز در چنین داستان‌هایی مشخص شود» (تمیم‌داری و عباسی، ۱۳۹۳: ۴۳). در اغلب این مقاله‌ها اولاً نمی‌توان اثری از تعمیم نتایج به نوع ادبی مورد مطالعه یافت؛ ثانیاً همین بررسی متن منفرد نیز بدون توجه به مفهوم نظام و تبیین متن به‌عنوان نظامی زبانی و فرمی انجام گرفته است. این درحالی است که طبق مطالب بالا، برای بررسی ساختاری یک نوع ادبی لازم است مجموعه‌ای از متون تحلیل شود و الگوی مستخرج از این تحلیل با توجه به شباهت میان متون مورد بررسی و تفاوت آن‌ها با دیگر انواع (مانند حماسه، عرفان و...) ارائه گردد. به عبارت دیگر در مقاله اخیر، افزون بر دیگر اشکالات، خطایی مبنایی نیز دیده می‌شود که عبارت است از بی‌توجهی به دلایل، مبانی و زمینه‌های شکل‌گیری نظریات تودوروف و گریماس.

همین نگاه و شیوه در مقالاتی همچون «ریخت‌شناسی داستان حسنک وزیر به روایت بیهقی» که در آن نویسنده هدف خود را «بررسی روایی و ریخت‌شناسی» آن ذکر کرده است (بهنام، ۱۳۸۹: ۱۳۱) نیز مشاهده می‌شود. مسئله اصلی ریخت‌شناسی - در مقام روشی تحلیلی - تبدیل و تقلیل تعداد زیادی پدیدار به مجموعه محدودی از قوانین و نظام‌هاست و اعمال این روش بر یک متن خاص و بدون توجه به نظامی هرچند محدود، توجیه‌ناپذیر است.

یکی دیگر از زمینه‌های شکل‌گیری نظریات ساختارگرایانه که خود پیامد تلاش برای دستیابی به قوانین حاکم بر متون روایی است، گذر از داوری‌های ارزش‌گذارانه و روی‌آوری به نگاهی توصیفی است (هرمن، ۱۳۹۱: ۶۸). با وجود این، در برخی مقالات بدون توجه به این نکته، از نظریات روایت‌شناسی ساخت‌گرا برای داوری درباره میزان موفقیت متن یا توانایی نویسنده‌ای خاص استفاده کرده‌اند.^۵ برای نمونه نظریات روایت‌شناسی گاه به‌مثابه نظریاتی برای بازنمایی قوت و ضعف (صادقی، آقاخانی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۰۳)، «علت جذابیت» (تمیم‌داری و عباسی، ۱۳۹۳: ۵۹) یا «اهمیت» (فتحی، موسوی و صابری، ۱۳۹۴: ۳۰۴) متنی خاص خوانده شده‌اند. در مقاله «تحلیل حکایات تعلیمی تذکرةالاولیا برپایه الگوی روایی گریماس»، اگرچه نویسندگان از مجموعه‌ای از حکایات برای پیاده‌سازی نظریه گریماس بهره برده‌اند، هدف خود را بررسی ساختار حکایت برای دستیابی به «میزان موفقیت عطار در پرورش و غنی کردن حکایات» ذکر کرده‌اند (مدرسی، شفق و یاسینی، ۱۳۹۲: ۷۳). روشن است که می‌توان از مفاهیم ساخت‌گرایان برای تحلیل‌های سبک‌شناختی، نوآوری‌ها و هنجارگریزی‌های متون بهره برد؛ ولی پیاده‌سازی این نظریه‌ها به‌صورت یک الگوی مشخص بر یک یا چند متن نمی‌تواند این نتایج را حاصل کند.

در پایان توجه به این نکته ضروری است که «آزمون نظریه» و «بی‌توجهی به زمینه‌های شکل‌گیری نظریه» درعین شباهت‌های ظاهری، کاملاً از یکدیگر متمایزند و به دو اشکال روش‌شناختی متفاوت اشاره می‌کنند. اشکال اول معطوف به این است که در بسیاری پژوهش‌ها هدف از کاربرست نظریه، آزمون آن است؛ چه نظریه بر یک متن پیاده‌سازی شود چه بر مجموعه‌ای از متون. درحالی که اشکال دوم ناظر به بی‌توجهی

به بنیان‌های شکل‌گیری نظریه است که درمورد روایت‌شناسی ساختارگرا در دو زیرشاخه بی‌توجهی به مفهوم نظام یا مجموعه‌ای از متون و همچنین نگاه ارزش‌گذارانه خلاصه می‌شود.

۳-۳. تقلیل‌گرایی

سومین آسیب کاربرد نظریه در برخی از پژوهش‌های ادبی، فروکاستن نظریه به بخش کوچک و اغلب کم‌اهمیتی از آن است. در این پژوهش‌ها که با هدف تحلیل متن در پرتو نظریه‌ای خاص صورت می‌گیرند، تنها بخشی کوچک و حاشیه‌ای - با توجه به توانایی و دانایی پژوهشگر، نه امکانات و نوآوری‌های نظریه - گزینش و متن براساس آن بخش بررسی می‌شود. به عبارت دیگر در اکثر موارد، این تقلیل‌گرایی‌ها بدون توجهی روشن و روشمند و بیشتر با هدف ساده‌سازی نظریه انجام می‌گیرد و نتیجه آن‌هم معمولاً راهیابی اشکالاتی روش‌شناختی به پژوهش‌هاست. برای مثال تودوروف، در مقام یکی از نظریه‌پردازان مورد توجه در مقالات فارسی در زمینه روایت، در ادامه سنت همفکران خود به تجزیه روایت به بخش‌های مختلف اندیشید. تجزیه سه‌گانه گزاره، پی‌رفت و متن نتیجه همین ایده است. اما این تقسیم‌بندی نه مطلقاً از آن تودوروف است و نه کار وی محدود به همین تقسیم‌بندی‌هاست. مثلاً وی از مواردی سخن گفت که کمی از توصیف خام فراتر رفته است و به کار سنخ‌شناسی داستان‌ها و متون نیز می‌آید. برای نمونه شیوه‌های سه‌گانه ترکیب پی‌رفت‌ها (تودوروف، ۱۳۸۲: ۹۲ - ۹۵)، تقسیم‌بندی افعال و تغییرات روایی (تودوروف، ۱۳۸۷: ۶۵ - ۷۵) یا چگونگی ارتباط ساختار داستان - با تأکید بر انتخاب و چینش گزاره‌ها - با عوامل و ساختارهای برون‌متنی و معنایی (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۶۲ - ۱۶۵) و ارتباط آن‌ها با مباحث انواع ادبی و سبک‌شناسی مواردی هستند که معمولاً در مقالات و پایان‌نامه‌ها به آن‌ها بی‌اعتنایی می‌شود. این درحالی است که درخشان‌ترین و اصیل‌ترین بخش‌های نظریات تودوروف مربوط به همین مسائل مغفول است؛ ایده‌هایی که بیشتر در پی برقراری تمایز میان متون و انواع ادبی بوده‌اند.

مقالاتی که با بهره‌گیری از نظریات تودوروف نگاشته شده‌اند، جز تعدادی اندک، از این آسیب برکنار نیستند. مقاله «تحلیل ساختاری داستان غنایی یوسف و زلیخای جامی» که پیش‌تر برخی آسیب‌ها و ضعف‌های روش‌شناختی آن ذکر شد، در این زمینه نیز با آسیبی جدی مواجه است. به‌کار بردن تقلیل‌گرایانه و ناقص نظریه تودوروف موجب شده تا این مقاله در واقع هیچ بهره‌ای از الگوی تودوروف نبرد. نتایج به‌دست‌آمده از مقاله نام‌برده را بدون استفاده از نظریات تودوروف نیز می‌توان دریافت:

ساختار داستان یوسف و زلیخای جامی براساس زمان گاه‌نامه‌ای تنظیم شده است؛ یعنی حوادث داستان براساس روابط علت و معلولی، یکی پس از دیگری در امتداد زمان به‌وقوع می‌پیوندند [...] بنابراین در طرح این داستان چنین وضعیتی داریم: تعادل اولیه به‌هم خوردن تعادل و وضعیت ناپایدار تعادل مجدد (صادقی، آقاخانی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

بخشی از مقاله «تحلیل رساله الطیر شیخ اشراق برپایه روایت‌شناسی» نیز به نظریه تودوروف اختصاص دارد. نویسندگان در اینجا نیز فقط به معرفی پی‌رفت‌ها و گزاره‌ها پرداخته و در پایان طرح داستان «رساله الطیر» را به این شکل ارائه داده‌اند: «آزادی و پرواز اسارت تلاش رهایی» (طاهری، غلامحسین‌زاده و جعفری، ۱۳۹۰: ۱۱۰). این همان نتیجه مقاله پیشین، یعنی توالی تعادل، برهم خوردن تعادل و تعادل مجدد، است. ناگفته پیداست که این نتیجه درمورد بقیه روایت‌ها هم صادق است و بیان آن به‌عنوان طرح داستان «یوسف و زلیخا»، «رساله الطیر» و غیره هیچ ارزش پژوهشی و جنبه نوآورانه ندارد. گفتنی است پرداختن به بخشی از یک نظریه به‌خودی‌خود خطایی در روش استفاده از نظریه محسوب نمی‌شود؛ بلکه خطا و لغزش اصلی، پیامد‌گزینش‌های غیرهدفمند، بی‌فایده، ناآگاهانه و بدون توجه به اهداف نظریه است؛ چنان‌که در نمونه‌های ذکرشده نیز توصیف و معرفی پی‌رفت‌ها نه‌تنها هیچ نتیجه اصیل و جدیدی در راستای فهم و تحلیل متن به‌همراه ندارد، از اهداف اصلی نظریه و مبانی آن نیز به دور است. از همین‌روست که برخی از این مقالات دو یا سه آسیب گفته‌شده را هم‌زمان دارند؛ مثلاً در مقاله اخیر، افزون‌بر تقلیل‌گرایی، آسیب دوم (بی‌توجهی به تحلیل مجموعه‌ای از متون به‌عنوان زمینه شکل‌گیری نظریه) نیز دیده می‌شود. به همین دلیل

است که نویسندگان مقاله مواردی همچون «قابلیت رساله الطیر برای نقد ساختاری» و «موفقیت سهروردی در روایتگری و داستان‌پردازی» (همان‌جا) را جزو دستاوردهای مقاله پنداشته‌اند.

به نظر می‌رسد با اصلاح شیوه استفاده از نظریه ادبی از طریق آشنایی پژوهشگران با روش‌شناسی کاربرد نظریه ادبی در تحلیل متن بتوان از تکرار این نوع تقلیل‌گرایی‌ها کاست. هنگامی که هدف پژوهشگر از کاربرد نظریه، نه حل مسئله‌ای خاص یا دستیابی به دیدگاه و بینشی نو، بلکه فقط آزمون و پیاده‌سازی خام نظریه باشد، وقوع چنین تقلیل‌گرایی‌هایی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در مورد مطالعاتی مقاله حاضر، یعنی روایت‌شناسی ساختارگرا، آشنایی نزدیک با روش‌شناسی کاربرد نظریه ادبی موجب می‌شود پژوهشگر شهادت بیشتری در فراتر رفتن از الگوهای خرد ساختاری بیابد و ضمن گسترش نگاه خود به نظریه‌های روایت‌شناسی، از نسخه‌های اصلاح‌شده و گسترش‌یافته آن‌ها (مانند روایت‌شناسی پساکلاسیک) نیز بهره‌گیرد و حتی امکان ترکیب برخی از آن‌ها را با یکدیگر و با نظریه‌های دیگر حوزه‌ها فراهم کند. این فرایند، ضمن خروج پژوهشگران از انفعال، موجب برجستگی نقش متن و خلاقیت پژوهشگر در مطالعات ادبی خواهد شد.

۴. پیامدها

ضعف‌ها و آسیب‌های برشمرده در بخش‌های پیشین پیامدهایی نیز برای حوزه پژوهش‌های ادبی به‌همراه داشته‌اند. این تبعات و نتایج را می‌توان در دو بخش اصلی خلاصه کرد:

۴-۱. تکراری بودن نتایج

عدم استفاده روشمند از نظریه‌های روایت‌شناسی ساختارگرا و بهره‌گیری آموزشی و ترویجی از آن‌ها در حوزه مقالات پژوهشی موجب شده تا نتایج مقالات و پایان‌نامه‌ها تفاوت چندانی با هم نداشته باشند. هنگامی که به‌جای به‌کارگیری نظریه به‌منظور آشکار کردن ویژگی خاص متون مورد مطالعه، آن را فقط برای معرفی و آزمون خام

استفاده کنند، نتایج تحقیق نیز بیش از آنکه معطوف به ویژگی‌های متون باشد، معطوف به ویژگی‌ها و عناصر آشنا و شناخته‌شده نظریه خواهد بود. گویی شناخت نظریه اهمیتی به مراتب بیشتر از شناخت متن ادبی، به‌عنوان ماده و محصول اصلی ادبیات، دارد. مثلاً در دو نمونه بررسی شده در بخش پیشین، نتیجه‌ای که در مورد دو متن مختلف («یوسف و زلیخا»ی جامی و «رسالة الطیر») حاصل شد، عبارت بود از شروع داستان از حالتی متعادل، رسیدن به عدم تعادل و بازیابی تعادل مجدد؛ این نتیجه در بطن نظریه مورد استفاده نیز بیان شده اس و دست‌کم در تمام روایات کهن نیز صدق می‌کند. این نکته درباره دیگر نظریه‌های ساختاری و روایت‌شناسی نیز دیده می‌شود. مثلاً در بسیاری از مقاله‌های مرور شده که از نظریه ژنت برای بررسی زمان روایت بهره جسته‌اند، نتایجی مشابه به دست می‌آید؛ زیرا این نتایج همان گزاره‌های مورد تأکید همین نظریه‌ها نیز بوده‌اند؛ نظریه‌ها و الگوهایی که اتفاقاً برای حصول و بیان همین نتایج شکل گرفته‌اند.

به‌کارگیری غیرروشمند نظریه فقط به تکرار و بازیابی این نتایج، بدون دستیابی به نتایجی در راستای شناسایی ویژگی‌های متون ادبی و وجوه تمایز آن‌ها از دیگران، می‌انجامد. این درحالی است که اگر نظریه‌ها با تأکید بر روش‌ها و مفاهیم بنیادین آن‌ها و با توجه به هدف اصلی چنین پژوهش‌هایی - که عبارت است از بررسی ویژگی‌های متون ادبی - به‌کار گرفته شوند، می‌توانند نتایجی در راستای شناسایی عناصر سبکی متون، نویسندگان، دوره‌ها و انواع مختلف در پی داشته باشند.

۴-۲. بی‌نتیجه بودن پژوهش‌ها در فرایند تولید علم

چنان‌که در ابتدای مقاله نیز یادآوری شد، یکی از اهداف و ویژگی‌های مهم مقالات علمی - پژوهشی، گسترش مرزهای علم با دستاوردهای بدیع و اصیل است. به عبارت دیگر، پژوهشگر باید بتواند با نگارش یک مقاله، ضمن به‌دست دادن یافته‌های نو و افزایش آگاهی مخاطبان به موضوع مورد مطالعه، منابعی جدید و کارآمد برای پژوهش‌های بعدی خود و دیگران مهیا کند. آنچه با عنوان ضریب تأثیر^۷ همچون

معیاری مهم برای تشخیص اعتبار مجلات و مقالات علمی شناخته می‌شود، نشان‌دهنده اهمیت میزان نقش مقالات در پیش‌برد پژوهش‌های بعدی است.

اغلب مقالات بررسی شده در این نوشتار به دلیل نداشتن نتایج مفید و کاربردی، تقریباً در هیچ‌یک از مقالات منبع پژوهشی نبوده‌اند. از سوی دیگر با نگاهی گذرا به فهرست منابع این مقالات دریافت می‌شود که اتفاقاً اغلب همین مقالات نیز از هیچ مقاله علمی - پژوهشی در حوزه روایت‌شناسی به‌عنوان منابع مطالعاتی خود بهره نبرده‌اند. چنانچه نام چند مقاله هم در فهرست منابع دیده شود، از این منابع یا فقط در بخش پیشینه تحقیق نام برده شده یا از مبانی نظری و مقدمات آن‌ها استفاده شده است. این نکته را نباید از یاد برد که مبانی نظری و مقدمات این مقالات معمولاً به شرح و معرفی چارچوب نظری ابداعی و خلاقانه نمی‌پردازند؛ بلکه با استفاده از دیگر منابع، فقط شرحی از نظریه مورد نظر ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، استفاده از این مقالات به شکل صوری است، بدون اشاره به نتایج آن‌ها.

نگارنده در تحقیقی ساده، منابع مورد استفاده در ۹۴ مقاله علمی - پژوهشی را بررسی کرد. این مقالات همگی با استفاده از نظری‌های روایت‌شناسی ساختارگرا به بررسی متن یا متونی ادبی پرداخته‌اند و در مجلات علمی - پژوهشی ادبیات فارسی، بین سال‌های ۱۳۹۰ - ۱۳۹۶ چاپ شده‌اند. تعداد ۳۳ مقاله از مجموع این مقالات از هیچ مقاله علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی به‌عنوان منبع پژوهشی خود بهره نبرده‌اند.^۸ اما در بقیه مقالات، تعداد ارجاعات درون‌متنی (به مقالات علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی) و نوع استناد به این منابع به سه دسته ارجاع به نتایج، ارجاع به مبانی نظری و استفاده در پیشینه تحقیق تقسیم شده که نتیجه آماری آن در جدول زیر آمده است.

جدول ۱. فراوانی ارجاعات در مقالات علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا

تعداد کل مقالات	تعداد مقالات مستند به مقالات پیشین	تعداد ارجاعات به مقالات پیشین	تعداد ارجاع به مبانی نظری	تعداد ارجاع به عنوان پیشینه تحقیق	تعداد ارجاع به نتایج
۹۴	۶۱	۲۵۶	۱۲۵	۱۲۷	۴

در این جدول، منظور از تعداد «ارجاع به نتایج»، شمار دفعاتی است که به نتایج و دستاوردهای اصلی مقالات مرجع در ۹۴ مقاله مورد بررسی ارجاع داده شده است. همچنین منظور از «ارجاع به مبانی نظری»، تعداد ارجاعات این مقالات به مبانی یک نظریه در مقاله مرجع است. توجه به این نکته ضروری است که مبانی و تعاریف یک نظریه در مقاله مرجع نیز از منابع دیگر گردآوری شده و جزو نتایج مقاله مرجع محسوب نمی‌شود؛ مانند استناد به مقاله «ریخت‌شناسی داستان حسنک وزیر به روایت بیهقی» برای ذکر تعریف پراپ از مقوله فانکشن که در واقع استناد به منبعی دست‌چندم محسوب می‌شود. در نهایت منظور از «استفاده در پیشینه تحقیق» نیز تعداد دفعاتی است که این ۹۴ مقاله از مقالات مرجع فقط به عنوان پیشینه تحقیق - و بدون استفاده از محتوا و نتایج آن‌ها - نام برده‌اند.

با توجه به این یافته‌ها، اگر از ۳۳ مقاله‌ای که از هیچ مقاله علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی به عنوان منبع استفاده نکرده‌اند بگذریم، فقط در ۴ عدد (کمتر از ۲ درصد) از کل تعداد ارجاعات موجود (۲۵۶ ارجاع)، به نتایج پژوهش‌های پیشین استناد شده است. تعداد ۱۲۷ ارجاع (حدود ۴۹ درصد) به صورت اشاره‌ای گذرا در پیشینه تحقیق بوده و ۱۲۵ ارجاع باقی‌مانده (حدود ۵۰ درصد) نیز به مبانی، تعاریف و آشنایی‌های مقدماتی با نظریه مورد بحث در مقاله مرجع مربوط می‌شوند.^۹ به عبارت دیگر، این ارجاعات به ظاهر زیاد در بخش‌های غیراصولی مقالات و به صورت اشاراتی گذرا بوده و در پیش‌برد مقاله نقشی تعیین‌کننده نداشته‌اند. پیش از این، عدم استفاده

کافی از مقالات علمی در نگارش مقالات دانشگاهی (در حوزه‌های فلسفه، کلام، اخلاق و علوم قرآنی) را نشانه بی‌توجهی نویسندگان به پژوهش‌های پیشین و در واقع «گسست از جامعه علمی» دانسته‌اند (اسلامی، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۱۲)؛ اما براساس مقاله حاضر، نتایج این شمارش ساده را باید نشانه ضعف مقالات منتشرشده در حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا دانست. پس مطابق این جدول، نتایج مقالات علمی - پژوهشی حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا تقریباً هیچ تأثیری در شکل‌گیری مقالات علمی پس از خود نداشته‌اند. یکی از علل این امر نتایج مشابه و ناکارآمد این مقالات است که خود محصول ضعف در کاربرد نظریه است.

۵. نتیجه

فهم هر نظریه‌ای (به معنای فهم درست مفاهیم و مدعاهای اصلی) با آگاهی از چگونگی استفاده از نظریه ادبی تفاوتی تعیین‌کننده دارد. به همین دلیل ممکن است گاه فردی با وجود تسلط بر یک نظریه، در استفاده عملی از آن در نقد و تحلیل متن دچار خطاهایی جدی شود. از این رو توجه به روش استفاده از نظریه ادبی موجب اعتبار علمی پژوهش‌های ادبی می‌شود. در این میان، نمونه‌های فراوانی از کاربرد غیرعلمی نظریه‌های ادبی را می‌توان در مقالات علمی - پژوهشی یافت که با استفاده از نظریه‌های ادبی سعی در نقد متون ادبی دارند. مهم‌ترین آسیب‌های این مقالات بیش از آنکه برآمده از بدفهمی نظریه‌ها (به دلایلی همچون استفاده از متون ترجمه، ناهمخوانی نظریه و متن یا تکراری بودن نظریه استفاده‌شده باشند، نتیجه کاربرد غیرروشمند نظریه هستند.

با نگاهی به مقالات حوزه روایت‌شناسی ساختارگرا، به‌عنوان یکی از پرکاربردترین نظریه‌ها در مقالات فارسی، دریافت می‌شود که تلقی خاص برخی از پژوهشگران از نظریه ادبی به‌عنوان قالبی برای آزمودن در متون مختلف، ناآگاهی از اهداف و مسائل اصلی نظریه، نگاه آموزشی و موضوع‌محور به نظریه و تقلیل آن به چند گزاره محدود (معمولاً مبادی نظریات) از جمله آسیب‌های استفاده از این نظریه‌ها در مقالات علمی - پژوهشی هستند. بی‌تردید این ضعف‌ها نتایج و تبعاتی نیز در پی داشته‌اند. گذشته‌از

بی‌توجهی به ویژگی‌های متون ادبی و تکیه بر کاربست کامل نظریه‌ها، مهم‌ترین پیامدهای این نگاه غیرعلمی به نظریه در مقالات فارسی عبارت‌اند از: ناکارآمدی، بی‌فایده‌گی و تکراری بودن این پژوهش‌ها که آن‌ها را از نتایج مفید تهی کرده است. بررسی آماری مقالات چاپ‌شده در سال‌های اخیر نشان می‌دهد به دلیل بی‌فایده‌گی، غیرعلمی بودن و مشابهت نتایج، این مقالات از هدف اصلی خود، یعنی سودمندی در فرایند تولید علم، فرسنگ‌ها دور افتاده‌اند. با نگاه به فهرست منابع این مقالات پی می‌بریم که در آن‌ها به نتایج مقالات پیشین ارجاع داده نشده است.

به نظر می‌رسد سپردن برنامه‌ریزی سرفصل‌های رشته ادبیات فارسی به متخصصان، توجه به آموزش روش‌شناسی تحقیق در کنار تدریس و بحث عمیق و جدی‌تر درباره نظریه ادبی در طول دوران تحصیل در گروه‌های آموزشی تاحدی می‌تواند امیدها را برای بهبود وضعیت نقد ادبی در رشته زبان و ادبیات فارسی پررنگ‌تر کند.^{۱۰}

سپاس‌گزاری

در جمع‌آوری بخشی از داده‌های مربوط به جدول تعداد مقالات و ارجاعات، از کمک دانشجویان عزیزم محمدرضا مجلسی، مریم نصری، و غزل چهارازی استفاده کردم. از ایشان صمیمانه سپاس‌گزارم.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقالاتی که در این نوشتار از آن‌ها یاد می‌شود، تنها به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند. در نوشتار حاضر، «روش بهره‌گیری از نظریه» را معیار اصلی برای نقد این مقالات در نظر گرفته‌ایم؛ بنابراین انتقادات وارد شده دلیلی بر نادیده گرفتن دیگر ارزش‌های احتمالی این مقالات نیست.
۲. گفتنی است مقالات علمی - ترویجی نیز از ارزش‌ها و کارکردهای مشخصی برخوردارند؛ ولی موضوع نوشتار حاضر مقالات ترویجی و آموزشی‌ای است که با عنوان علمی - پژوهشی نوشته و منتشر می‌شوند.
۳. این نگاه عینیت‌گرا به نظریه ادبی حتی در بطن برخی مقالات انتقادی نیز مشاهده می‌شود. مثلاً امن‌خانی (۱۳۹۶: ۹۹ - ۱۰۳) با تکیه بر آرای پوپر، تلاش برای رد یا ابطال یک نظریه با یافتن مثال نقض را برای برون‌رفت از شرایط موجود پیشنهاد می‌کند. اما باید توجه داشت این نگاه به ابطال

- یک نظریه خاص، به همان میزان نگاهی عینیت‌گرا به نظریه ادبی دارد که کاربست‌های مکانیکی مرسوم برای اثبات آن.
۴. امن‌خانی و مددی (۱۳۹۱: ۶۹) «ترکیب نظریه‌ها» را برای رفع مشکل «ناهمخوانی متن و نظریه» پیشنهاد داده‌اند.
۵. استفاده از یک نظریه برای دستیابی به اهدافی متفاوت از اهداف مورد نظر نظریه، به‌خودی‌خود اشکال محسوب نمی‌شود. نکته مهم این است که پژوهشگر باید این تغییر اهداف را به‌عنوان مسئله‌ای در تحقیق تبیین کند. این کار گاه با استلزاماتی روش‌شناختی روبه‌روست که بی‌توجهی به آن‌ها موجب کاهش ارزش علمی و اعتبار مقاله می‌شود.
۶. گفتنی است در بیشتر این مقالات بررسی‌ها و تحلیل‌ها به‌صورت پیاده‌سازی خام نظریه صورت گرفته است.

7. impact factor

۸. ملاک کار ما در اینجا وجود آن مقالات در فهرست منابع مقاله مورد بررسی بوده است.
۹. باید گفت این نکته خود از یکی دیگر از ضعف‌های پژوهش‌های ادبی پرده برمی‌دارد؛ استفاده از منابع دست‌چندم و در بسیاری مواقع نامعتبر.
۱۰. از دیگر عوامل پدید آمدن این آسیب جدی می‌توان به عملکرد غیرمسئولانه و غیرتخصصی مدیران و داوران مجلات علمی - پژوهشی (شریفی صبحی، ۱۳۹۵: ۲۰۶)، رعایت نکردن اخلاق پژوهش از سوی نویسندگان، کمبود متخصص در تدریس نظریه‌ها یا ساده‌سازی تقلیل‌گرایی در آموزش نظریه‌های ادبی اشاره کرد.

منابع

- آیین‌نامه تعیین اعتبار نشریات علمی کشور (۱۳۹۰). دبیرخانه کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- اسلامی، سیدحسن (۱۳۹۲). «فربهی یا آماس؛ تحلیل ساختار مقالات (نا)علمی - پژوهشی در علوم انسانی». فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی. ش ۷۴ و ۷۵. صص ۹۱ - ۱۱۹.
- امن‌خانی، عیسی (۱۳۹۶). «اقتدار نظریه در پژوهش‌های ادبی معاصر». فصلنامه نقد ادبی. ش ۳۸. صص ۹۷ - ۱۲۰.

- امن‌خانی، عیسی و مونا مددی (۱۳۹۱). «درد یا درمان؛ آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. ش ۳۶. صص ۵۱ - ۷۶.
- بارت، رولان (۱۳۹۲). *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*. ترجمه محمد راغب. و ۲. تهران: رخ داد نو.
- بهفر، مه‌ری (۱۳۸۹). «ناسازگاری نظریه با نوع ادبی». فصلنامه نقد ادبی. ش ۱۰. صص ۲۰۵ - ۲۱۱.
- بهنام، مینا (۱۳۸۹). «ریخت‌شناسی داستان حسنگ وزیر به روایت بیهقی». فصلنامه پژوهش‌های ادب عرفانی. ش ۱ (۴د). صص ۱۳۱ - ۱۵۰.
- تمیم‌داری، احمد و سمانه عباسی (۱۳۹۳). «بررسی ساختارگرایانه باب کلیله و دمنه براساس الگوی کلود برمون». فصلنامه متن‌پژوهی ادبی. ش ۵۹. صص ۴۳ - ۵۹.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۲). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- _____ (۱۳۸۷). *مفهوم ادبیات و چند جستار دیگر*. ترجمه کتایون شهپرراد. تهران: نشر قطره.
- حسن‌لی، کاووس و ناهید دهقانی (۱۳۸۹). «بررسی سرعت روایت در رمان جای خالی سلوچ». فصلنامه متن‌پژوهی ادبی. ش ۴۵. صص ۳۷ - ۶۳.
- رنجبر، محمود و دیگران (۱۳۹۱). «بررسی ساختاری عنصر زمان براساس نظریه ژنت در نمونه‌ای از داستان‌های کوتاه دفاع مقدس». فصلنامه ادب پایداری. ش ۵ - ۶. صص ۱۰۵ - ۱۳۱.
- شریفی صحی، محسن (۱۳۹۵). «گریماس، یکی روش مرده». فصلنامه نقد ادبی. ش ۳۴. صص ۲۰۱ - ۲۱۴.
- صادقی، اسماعیل، محمود آقاخانی بیژنی و حمید رضایی (۱۳۹۱). «تحلیل ساختاری طرح داستان غنایی یوسف و زلیخای جامی». پژوهشنامه ادب غنایی. ش ۱۹. صص ۱۰۳ - ۱۲۴.
- صهبا، فروغ (۱۳۸۷). «بررسی زمان در تاریخ بیهقی براساس نظریه زمان در روایت». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. ش ۲۱. صص ۸۹ - ۱۱۲.
- طاهری، قدرت‌الله، غلامحسین غلامحسین‌زاده و فاطمه جعفری (۱۳۹۰). «تحلیل رساله‌الطیر شیخ اشراق برپایه روایت‌شناسی». فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۲۰. صص ۹۵ - ۱۱۱.

- عمارتی مقدم، داوود (۱۳۸۸). «بحران نقد: تصادف نظریه و متن». فصلنامه نقد ادبی. ش ۸. صص ۲۱۵ - ۲۱۹.
- فتحی، امیر، سیدکاظم موسوی و طیبه صابری (۱۳۹۴). «بررسی ساختاری طرح داستانی فریدون براساس نظریه‌های ساختارگرایان». کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. ش ۳۱. صص ۱۶۶ - ۱۹۵.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۸). آیین نگارش مقاله علمی پژوهشی. تهران: سخن.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۹۱). روش‌شناسی مطالعات دینی. و ۲. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۲). «گزینش متن و روش‌شناسی مطالعات ادبی». فصلنامه نقد ادبی. ش ۲۳. صص ۳۷ - ۵۸.
- مختاری، مسروره (۱۳۹۶). «حکایت روایت آسیب‌شناسی نظریه روایت مطالعه موردی: نظریه ریخت‌شناسی ولادیمیر پراپ». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. ش ۵۰. صص ۱۸۳ - ۱۹۷.
- مدرسی، فاطمه، اسماعیل شفق و امید یاسینی (۱۳۹۲). «تحلیل حکایات تعلیمی تذکرةالاولیا برپایه الگوی روایی گریماس». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. ش ۲۰. صص ۷۳ - ۱۲۰.
- هرمن، دیوید (۱۳۹۱). «روایت‌شناسی ساختارگرا» در دانشنامه روایت‌شناسی. گردآورنده و ویراستار محمد راغب. تهران: نشر علم.
- *Āyinnāme-ye Ta'in-e Etebār-e Nashriyāt-e Elmi-ye Kashvar* (2011). Dabirkh ne-ye Komisiyon-e Barrasi-ye Nashriy t-e Elmi-ye Keshvar. [in Persian]
- Amankhani, I. (2017). "Eghted r-e Nazariye dar Pajuhesh-h -ye Adabi-ye Mo ser". *Naqd-e Adabi*. No. 38. pp. 97 - 120. [in Persian]
- Amankhani, I. & M. Madadi (2012). "Dard ya Dam n; Asib Shen si-ye K rbord-e Nazariye-h -ye Adabi dar Tahghigh -e Mo er". *Pajuhesh-hā-ye Adabi*. No. 36. pp. 51 - 76. [in Persian]
- Barthes, R. (2013). *Darāmadi bar Tahlil-e Sākhtāri-ye Ravāyat-ha*. M. Ragheb (Trans.). Tehran: Rokhdad-e Now Publication. [in Persian]
- Behfar, M. (2010). "N s zg iŕye Nazari-ye b No -e Adabi". *Naqd-e Adabi*. No. 10. pp. 205 - 211. [in Persian]
- Behnam, M. (2010). "Rikht Shen si-ye D ts æ Hasanak-e Vazir be Rav yt-e Beyhaghi". *Pajuhesh-hā-ye Adab-e Erfani*. No. 1. pp. 131 - 150. [in Persian]
- Emarati, D. (2008). "Bohr æ Naqd: Tas dof-e Nazariye va Matn". *Naqd-e Adabi*. No. 8. pp. 215 - 219. [in Persian]

- Eslami, H. (2013). "Farbehi y Am ş Tahlil-e S kt æ magh l-e (n ßlmi pajuheshi dar Olum-e Ens rñ. *Ravesh Shenāsi-ye Olum-e Ensāni*. No. 74 - 75. pp. 91 - 119. [in Persian]
- Faramrz Qaramaleki, A. (2012). *Ravesh Shenāsi-ye Motaleāt-e Dini*. 2nd Ed. Mashhad: Daneshg æ olum-e Eslami-ye Razavi Publication. [in Persian]
- Fathi, A. et al. (2015). "Barrasi-ye S khtari-ye Tarh-e D ts iye Freydun bar As s-e Nazariye-h -ye S kt ger -yan". *Kāvosh-Name-ye Zabān va Adabiyāt-e Fārsi*. No. 31. pp. 166 - 195. [in Persian]
- Fotuhi, M. (2009). *Āyin-e Negresh-e Maqālāt-e Elmi Pajuheshi*. Tehran: Sokhan Publication. [in Persian]
- Hasanli, K. & N. Dehqani (2010). "Barresi-ye Sor at-e Ravayat dar Roman-e j ye kh iye Soluch". *Matnpajuhi-ye Adabi*. No. 45. pp. 37 - 63. [in Persian]
- Herman, D. (2012). "Rev æt Shen isye S kt ær". *Daneshnāme-ye Revāyat Shenāsi*. M. Raqeb (Selected and Trans.). Tehran: Elm Publication. [in Persian]
- Modarresi, F. et al. (2013). "Tahlil-e Hek y-æ Ta limi-ye Tazkeratol-owliy bar P æ-ye olgu-ye Rev yi-ye Grimas". *Pajuhesh-Name-ye Adabiyāt-e Ta'limi*. No. 20. pp. 73 - 120. [in Persian]
- Mohammadi Kalesar, A. (2013). "Gozinesh-e Matn va Ravesh Shen isye Mot le -æ Adabi". *Naqd-e Adabi*. No. 23. pp. 37 - 58. [in Persian]
- Mokhtari, M. (2017). "Hek æt-e Rev æt-e sib Shen isye Nazariye-ye Rev yat Motale e-ye Moredi: Nazariye-ye Rikht Shen isye Vladimir Propp". *Pajuhesh-Nāme-ye Enteqādi-ye Motun va Barnāmr-ha-ye Olum-e Ensāni*. No. 50. pp. 183 - 197. [in Persian]
- Ranjbar, M. et al. (2012). "Barresi-ye sakht iye Onsor-e Zam nbar As s-e Nazariye-ye Genette dar nemune az d ts n-ha-ye kut æ Def -e moghadas". *Adab-e Paydāri*. No. 5 - 6. pp. 105 - 131. [in Persian]
- Sadeqi, E. et al. (2012). "Tahlil-e S kt iye Tarh-e D ts æ Qen i-ye Yusof-o Zoleykha-ye j ññ". *Pajuheshname-ye Adab-e Qenāyi*. No. 19. pp. 103 - 124. [in Persian]
- Sahba, F. (2006). "Barresi-ye Zam ndar T rikh-e Beyhaqi bar As æ Nazariye-ye Zam ndar Rev æt". *Pajuhesh-hā-ye Adabi*. No. 21. pp. 89 - 112. [in Persian]
- Schmitz, T.A. (2007). *Modern Literary Theory and Ancient Texts: An Introduction*. Thomas A. Schmitz (Trans.). Hoboken: Blackwell.
- Scholes, R. (2004). *Darāmadi bar Sāktārgerāyi dar Adabiyāt*. Trans. Farzane T æri. Tehr n g h Publication. [in Persian]
- Sharifi Sahi, M. (2016). "Gremas Yek Ravesh-e Morde". *Naqd-e Adabi*. No. 34. pp. 201 - 214. [in Persian]
- Smith, B.H. (1980). "Afterthoughts on Narrative; Narrative Versions, Narrative Theories". *Critical Inquiry*. No. 1. Vol. 7. pp. 213 - 236. [in Persian]

- Taheri, T. et al. (2011). "Tahlil-e resalato-tayr-e Sheykh-e Eshr qbar P ̄-ye Revayat Shen si". *Pajuhesh-e Zabān va Adabiyat-e Farsi*. No. 20. pp. 95 - 111. [in Persian]
- Tamimdari, A. & S. Abasi (2014). "Barrasi-ye S kht Ğer y n̄ye B ě Kelile va Demne bar As s-e Olgu-ye Bermond". *Matnpajuhi-ye Adabi*. No. 59. pp. 43 - 59. [in Persian]
- Todorov, T. (2003). *Butighā-ye Sākhtārgerā*. M. Nabavi (Trans.). Tehran: Agah Publication. [in Persian]
- _____ (2008). *Mafhum-e adabiyāt va chand jostār-e digar*. K. Shahparrad (Trans.). Tehran: Qatre Publication. [in Persian]

